

مقایسه تطبیقی ناخدا خورشید با داشتن و نداشتن

آرش معیریان

ناخدا خورشید ساخته ناصر تقوایی یکی از معدود فیلمهای اقتباسی سینمای ایران است که ضمن برداشتی آزاد از زمان مشهور «داشتن و نداشتن» اثر ارنست همینگوی در ساخت و پرداخت سینمایی به عنوان اثری اقتباسی از موفقیت قابل توجهی برخوردار است. آنچه که در نگاه نخست قابل ملاحظه به نظر می‌رسد نهایت ایجاز و گزیده‌گویی در کلیت فیلم و سیر رویدادهای داستانی آن است، که تقوایی به یمن برخورداری از استعدادهای ادبی و احاطه بر فنون و مهارت‌های نوشتاری، تمایز استعاری، مجازی و کنایی، «داشتن و نداشتن» همینگوی را با شناخت دقیق خصلتهای بومی و اقلیمی جنوب ایران، به فیلمی کاملاً تطبیقی یافته با فرهنگ بومی و سنتی جنوب تبدیل می‌کند. ناخدا خورشید به خوبی نشان می‌دهد که فیلمساز در درک و دریافت روح اثر، جوهره و کارمایهٔ رمان موفق بوده و با شناسایی اجزا و عناصر داستانی در یافتن معادلهای بومی و سنتی تبحر دارد. برای تحلیل تطبیقی دقیق از ناخدا خورشید با رمان «داشتن و نداشتن» شاید بهتر باشد خلاصه‌ای از هر دو اثر ارائه شده تا معلوم شود فیلمساز برای رسیدن به حداکثر ایجاز و نهایت پرداخت چه راه پیچیده و حساب‌شده‌ای را پیموده. کما اینکه خواهیم دید چه بسیاری از صحنه‌هایی که به لحاظ تقدم و تاخر زمانی جایجا شده، حذف و تعدیل یافته و بالاخره افزوده شده‌اند تا با توجه به زمان محدود نمایش فیلم (برعکس رمان که می‌تواند مشتمل بر مجلدهای فراوانی باشد) درخور تأمل و تحمل جلوه کنند.

خورشید، ناخدای ورشکسته‌ای است که به دلیل تنگناهای مالی به قاجاق سیگار روی آورده و همین باعث شده تا اعیان‌ترین مرد جزیره «خواجه ماجد» که حق انحصاری بسیاری از واردات و صادرات بومی منطقه را با استثمار و استعمار اهالی در اختیار دارد، با او مقابله کرده و برای کنار زدن او را به مأمورین گمرک لو دهد. فیلم از لحظه‌ای آغاز می‌شود که اهالی شاهد سوزاندن اجناس قاجاق خورشیدند و ناخدا مستأصل از امرار معاش برای زن و سه دختر کوچکش به کافه‌دار بومی جزیره می‌گوید که کاری برایش دست و پا کند، قبل از اینکه آخرین سرمایه شخصی‌اش - لنج کوچکش - توسط مأمورین گمرک ضبط و توقیف شود. در این گیر و دار مستر، فرهان، دلالت قاجاق مسافر وارد جزیره شده و به کمک کافه‌دار و ملول - شاگرد ناخدا - که به فانوس کشی و بازبری روی آورده در خانه‌ای آسکان می‌یابد که گروه تبعیدیهای خطرناک چند سالی در آنجا اطراق کرده‌اند. مستر

روشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فرهان از طریق ملول، ناخدا را می‌یابد و به او پیشنهاد گذرانیدن تنی چند از مسافران غیرقانونی جزیره، از مرز آبی می‌دهد. ناخدا که قصد کرده تا قبل از توقیف لنج، برای تأمین رفاه خانواده‌اش، به هر شکل ممکن تلاش کند، تن به این کار داده و پس از توافق بر سر دستمزد، با فرهان قرار می‌گذارد. وقتی گروه تبعیدیها از موفقیت ناخدا خورشید در رد کردن قاجاقی مسافران اطلاع حاصل می‌کنند، از مستر فرهان می‌خواهند که با وساطت ناخدا و برای عبور دادن آنها از مرز تشویق کند. ناخدا ابتدا نمی‌پذیرد چون از عواقبش واهمه دارد، ولی وقتی

که می‌فهمد مأموران گمرک چند روز آینده لنجش را توقیف خواهند کرد آن هم بدون دلیل و مدرک و فقط به خواستهٔ خواجه ماجد، به فرهان روی آورده و می‌پذیرد تا با گرفتن مبلغی تبعیدیها را فراری دهد. این تصمیم دو دلیل عمده دارد: اول اینکه تبعیدیها قصد دارند اموال خواجه ماجد - پولها و جواهرات - را سرقت کرده و بخشی از پول حاصله را به ناخدا و فرهان دهند و این یعنی ضربه اساسی به خواجه ماجد که دشمن ناخداست. دوم آنکه ناخدا تا قبل از توقیف لنجش، حداقل برای مدتی کوتاه خرج زندگی زن و سه دختر کوچکش را

می‌دهد. از آنجا که ناخدا عواقب این آخرین سفر با لنجش را چندان خوشایند نمی‌بیند، شب قبل از سفر با همسرش درد دل کرده و انگیزه‌اش را از پذیرفتن این پیشنهاد می‌گوید. صبح گروه تبعیدیها مواجهه ماجد و پیشکارش را به قتل رسانده و به محض ورود به لنج ناخدا، مستر فرمان را نیز که به اتفاق ناخدا در انتظار آنهاست به قتل رسانده و ناخدا را با تمام اموال و پولهای مسروقه خواجه ماجد تهدید کرده و او را مجبور به ترک لنگرگاه می‌کنند. ناخدا که اوضاع را وخیم می‌بیند پس از طی مسافت طولانی و دور شدن از لنگرگاه شبانگاه از غفلت و جهالت تبعیدیها استفاده کرده و لنج را برمی‌گرداند. تبعیدیها با دیدن ساحل به هوای آنکه به دویی رسیده‌اند کار را تمام شده فرض کرده و در لخته‌های که ناخدا در موتورخانه لنج مشغول خوردن غذاست ملول را که در حال تقسیم سهم ناخداست در دریا غرق کرده و با ناخدا درگیر می‌شوند. ناخدا که پیش‌بینی چنین لحظه‌ای را می‌کرده، اسلحه پرخشاب خود را که شب قبل از همسرش خواسته برمی‌دارد و همه را هلاک کرده ولی در انتها با زخم دشنه یکی از تبعیدیها از پای درمی‌آید. صبحگاهان لنج ناخدا خورشید در ساحل جزیره در کنار قرص خورشید آرام و ساکن دیده می‌شود. سیر رویدادها و تحولات در زمان همین‌گویی گسترده‌تر، طولانی‌تر، پراکنده‌تر و مفصل‌تر است. شاید تعبیر درستی نباشد ولی می‌توان گفت رمان «داشتن و نداشتن» مصداق کامل نادیده‌انگاری وحدت‌های سه‌گانه ارسطویی است و برعکس آن ناخدا خورشید نمونه بی‌عیب و نقص اثری است که این وحدتها در آن با نهایت ظرافت و دقت و حسابگری به کار گرفته شده است.

بستر رخدادهای رمان در سه فصل بهار، پاییز و زمستان گسترده شده است که هر یک از این فصول بخشی از زندگی ناخدا هری مورگان را که الزاماً ممکن است دراماتیک هم نباشد به خود اختصاص می‌دهد. در بسیاری از بخشهای کتابه وقایع علت‌ساز را نمی‌بینیم و به جای آنها شاهد پیامدهای آنها می‌شویم. در بخشهایی دیگر مفصلاً به آمده، شخصیتها و ماجراهایی پرداخته می‌شود که چندان ارتباطی با مسائل ناخدا ندارد و بیشتر تشریح‌کننده زندگی روزمره و مضللات آدمهایی است که در جزیره هاوانا سرگردانند.

ماجرا از لحظه‌ای آغاز می‌شود که هری در «کافه مروارید سن فرانسیسکو»، پیشنهاد قاچاق آدم به آمریکا را که توسط سه نفر از اوپاش مطرح شده رد می‌کند و مصرراً اعلام می‌دارد که از حمل و نقل چیزی که زیان دارد و هر لحظه می‌تواند حقایق و اسرار را فاش سازد بیزار است. به محض آنکه پیشنهاددهنده‌ها از کافه بیرون می‌روند، زیر آتش رگبار مسلسل چند ناشناس قرار گرفته و هر سه نفر در دم می‌میرند. ناخدا هری مطابق برنامه قبلی خود که چندان منفعت مالی هم برایش ندارد، با «جانسون» غریبه‌ای که مدتها قایق هری را برای ماهیگیری کرایه کرده، به دریا می‌رود و پس از یک تلاش طولانی ناموفق و دست‌خالی به لنگرگاه بازمی‌گردند. این در حالی است که جانسون وسایل گران‌قیمت ماهیگیری هری را به خاطر ناشی‌گری گم می‌کند و به این ترتیب خسارت قابل توجهی

به او وارد می‌آورد. فردای آن روز وقتی هری مطابق قرارش با جانسون، برای گرفتن کل دستمزدهای معوقه‌اش به اضافه خسارت وسایل ماهیگیری در محل قرار حاضر می‌شود خبر می‌رسد که جانسون از جزیره رفته و او را فریب داده است. حال که هری درمانده و بی‌پول، احساس ناگامی و شکست می‌کند به فرانکی پناه آورده و از او می‌خواهد کاری برایش دست و پا کند. فرانکی، دلال چینی، سینگ را معرفی می‌کند. سینگ برای رد کردن قاچاقی ۱۲ نفر مسافر، قایق هری را طلب می‌کند اما هری از آنجا که بدون خودش قایق را به کسی کرایه نمی‌دهد همراه ادی، رفیق همیشه مست خود در محل قرار حاضر شده و پس از سوار کردن مسافران، سینگ را به آن جهت که بعدها راز حمل مسافر قاچاق را برملا نکند می‌کشد و مسافران را در ساحلی گمنام پیاده می‌کند و بازمی‌گردد.

در فصل دوم، پاییز، هری هنگام حمل مشروب قاچاق که به درگیری انجامیده، زخمی و نالان همراه سیاهپوستی که او هم صدمه دیده در حال رساندن مشروب‌هاست که توسط دو نفر از مأموران دولتی شناسایی شده و می‌گیرند اما سرانجام لو می‌رود.

در فصل سوم، زمستان، هری به دلیل درگیری در حمل کالای قاچاق و زخمی شدن و تیر خوردن، یک دستش را از دست داده و قایقش توسط مأموران گمرک توقیف شده است. در این اثنا چهار نفر اوپاش کوبلیا از طریق یک وکیل جوان لب‌شکری با هری آشنا شده و قصد کرایه قایق او را می‌کنند. وقتی هری تمایل آنها را می‌بیند، برای خلاصی از توقیف قایق، نقشه سرقت قایق را از لنگرگاه ساحلی ترتیب داده و با آنها توافق می‌کند. شبانگاه هری قایق را می‌دزد ولی با پیگیری و تجسس مأمورین، قایق کشف و ضبط می‌شود. این در حالی است که هری از باوق بی‌اطلاع است و وکیل خبر ضبط مجدد قایق را به او می‌دهد. هری که مستاصل شده و از طرفی طالب پولی است که با کوبلیاها توافق کرده قایق فردی را با گروه گذاشتن مبلغی معادل کل قیمت قایق و پرداخت اجاره از او کرایه می‌کند. ظاهراً هری با همسرش ماری و سه دخترش ملاقات می‌کند و برای آنکه راحت صحبت کند دخترها را به هوای سینما، بیرون می‌فرستد. هری از ماری تفنگش را مطالبه می‌کند و از عواقب بد سفر برای همسر چیزهایی می‌گوید. فردا وقتی قرار است که مطابق نقشه قبلی کوبلیاها، ناخدا به زور تهدید شود که کوبلیاها را با قایق فراری دهند ناگهان با سرقت بانک توسط آنها مواجه شده و درمی‌یابد که وکیل لب‌شکری توسط آنها در بانک کشته شده است. کوبلیاها به محض ورود به عرشه قایق، آلبرت را می‌کشند و هری را وادار به حرکت می‌کنند. هدف کوبلیاها تقسیم اراضی و مبارزه با سرمایه‌داران و استثمارگران آمریکایی است. هری در فاصله‌ای خاص که آنها دچار دریازدگی شده‌اند، قایق را مخفیانه بازمی‌گرداند و با آنها درگیر شده و سرانجام توسط یکی از آنها دچار زخمی مهلک می‌شود. به موازات این رویداد، لحظاتی از زندگی یک نویسنده و مسائل زنشویی‌اش مطرح می‌شود. صحنه‌هایی از رفتارها

و کردارهای سربازان مست در کافه، نویسنده و زنی، پروفیسور عاشق و... قایق گارد ساحلی، قایق هری را با خود پدک می‌کشد و به ساحل می‌آورد. هنگام با مرگ تدریجی هری زخمی و انتقالش به بیمارستان، آنها و مسافران جزیره مضللات مشکلات و مسائلشان بیان می‌شود. ماری و سه دخترش در بیمارستان نگران و پریشانند. ماری، بچه‌ها را روانه خانه کرده و آنها را آرام نگاه می‌دارد. سرانجام هری در بیمارستان می‌میرد در حالی که ماری، در یک خلوت خصوصی، شخصیت واقعی هری را در ذهن خود مرور می‌کند. مهم‌ترین ویژگی «اقتباس» جهانگیر کردن اثر ادبی اقتباس شده است. اینکه متن از یک اقلیم به اقلیم دیگر می‌رود و برای خوشایند شدن، با خصلتها و ویژگیهای بومی و دمخور می‌شود. این اولین اصل اقتباس است که در ناخدا خورشید به حد اعلی نمایان می‌شود. طبیعی است اگر اقتباس‌کننده اصالت زبان بومی و ارزشهای قومی را در اثر خود لحاظ نکند و کاملاً غرق در ادبیات بیگانه و تسلیم بی چون چرای فضای آن شود، نه تنها با خواننده ارتباط برقرار نمی‌کند بلکه قلمی برای غناسازی میراث ادبی خود برنداشته است. آنچه که در فیلم ناخدا خورشید بیش از هر چیز نمودی عینی دارد، رعایت اصالت زبان قومی، لحاظ سنتهای موروثی و کاربرد مهارتهای ادبی ضمن برخورداری از استعدادهای فنی قالبهای تمبیری است. برای بررسی دقیق‌تر، به مقایسه آنچه که ناصر تقوایی در ناخدا خورشید خلق کرده با آنچه که در رمان همین‌گویی دیده می‌شود می‌پردازیم و به گونه‌ای تطبیقی، لحظاتی، رویدادها، ماجراها، صحنه‌ها و شخصیتها را در قیاس با هم قرار داده تا دریا بینم که تقوایی چگونه از رمان اقتباس - آزاد کرده و چه موارد و جنبه‌هایی را در ساخت و پرداخت فیلم خود لحاظ کرده است. ضمن آنکه فراموش نمی‌کنیم که ساختار ناخدا خورشید داستانی است در حالی که رمان «داشتن و نداشتن» برخوردار از ساختاری «گزارشی» است.

اولین چیزی که در ناخدا خورشید نمودی عینی و ملموس دارد «فضا» است. جزیره‌ای دورافتاده با آمده‌ای نه‌چندان مرفه از کارگر و کافه‌دار و قایقچی و دلال تا بازاری و کسبه و مسافر. در این وادی تک افکانه هستند افرادی چون خواجه ماجد و تاجران خارجی که از فرلوانی مال و سرمایه انگشت‌نما و شهره عام و خاصند. به لحاظ اقلیم‌شناسی و فضاسازی، جزیره هاوانای ارنست همین‌گویی در «داشتن و نداشتن» معادل سنتی و بومی مناسبی را در ناخدا خورشید پیدا کرده. اگرچه در هاوانا از آلمانهای تجدیدگرایی شهری و قضاهایی که بیشتر رنگ و بوی تمدن و مدنیت دارند نشانهایی دیده می‌شود؛ کما اینکه ماشین، اداره پلیس، بیمارستان، قمارخانه، کافه، هواپیما و بسیاری دیگر از چیزها خبر از حضور تمدنی شهری و معمول می‌دهد در حالی که متقابلاً در ناخدا خورشید همه اینها به نمونه‌های بدوی‌تر و ساده‌تر خود تقلیل می‌یابد تا بتواند بستر بومی مناسبی برای رخدادهای فیلم فراهم آورده و هنجارهای مغفول‌تری با فضای جزیره‌های جنوبی ایران پینا کند.

نکته دیگر، بستر زمانی ماجراهای فیلم است.



استیصال ناخدا هری در همان ابتدای داستان، جانسون معرفی می‌شود ولی تقریباً بعد از آن، عامل سبب‌ساز دراماتیک دیگری در طول رخدادهای داستان دیده نمی‌شود و بیشتر تک‌گویی‌های درونی هری و یا شکوه و گلایه‌ها و درد دل‌های او، زمینه این استیصال و نیازمندی را آن هم به گونه‌ای نه‌چندان تأثیرگذار فراهم می‌آورد. در نهایت حضور تأثیرگذار خواجه ماجد به‌رغم آنکه کمتر دیده می‌شود و بیشتر از زبان شخصیت‌ها توصیف و پرداخت می‌شود با جایگاه و موقعیت مکانی خاصی که برایش تعریف می‌شود و تنها در آنجا حضور عینی دارد - یعنی بازار - نشان ویژه‌ای از هوشمندی فیلمساز در اقتباس از اثر همینگوی و تشدید موقعیت‌های دراماتیک داستان است. البته در این میان، نقش نیروهای دولتی گمرک و بازرسان محلی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که در داستان همینگوی نیز زمینه‌ساز کنشها و چالشهاست و با توجه به زمان و دوره‌ای که برای وقوع حوادث فیلم گزیده شده، تأثیر ظالمانه و جابرانهٔ اعمال حکومتی باج‌گیر، کاملاً در راستای تقویت نقش آزردهندهٔ مأموران در داستان همینگوی عمل می‌کند.

در کنار همهٔ شخصیت‌ها، شاید تنها همسر ناخدا خورشید باشد که ضمن تقویت رگه‌های عاطفی و خانوادگی فیلم، چیزی نه بیش و نه کم از ماری ندارد و چه حساب‌شده تک‌گویی درونی ماری در انتهای داستان در سکانس خلوت شبانهٔ ناخدا خورشید با همسرش، دراماتیزه شده و روح عسوفت و علاقهٔ انسان‌دوستانهٔ یک زن و مرد بومی را که گرفتار ناامیلات زندگی پر رنج و محنت خویشند به تصویر می‌کشد. خانه و خانواده که تنها محیط امن درد دل‌ها و شکوه‌های زندگی خصوصی مرد و زن ایرانی است. در سکانس شب آخر حیات ناخدا، با بیشترین تأثیرگذاری ناخدا را برمی‌انگیزد که عاجزانه در حضور همسر به شکست و ناکامی و ناچارگی خود اقرار کرده و از او چاره‌جویی کند. خصوصاً اینکه در انتهای همین سکانس و در حریم خصوصی زندگی خود تصمیم نهایی خود را می‌گیرد تا از همسر نیز رضایت قلبی اتخاذ کند. آنجا که می‌گوید: «تا زمانی که زن و بچهٔ خواجه ماجد تو این جزیره داره نون می‌خوره، این حق زن و بچهٔ منه که نون بخورن.» از آنجا که آدم‌های مثل گوردون نویسنده و زنش، پروفیسور، سربازان مست، ماجراهای فیلم نقشی اساسی ندارند طبیعی است که از گردونهٔ وقایع فیلم حذف شده و تا حدودی در شخصیت‌پردازی شخصیت‌های اصلی، برخی از جنبه‌های وجودی‌شان لحاظ شده است. سیر رخدادهای و حوادث و ترتیب و تقدم ماجراهای فیلم در قیاس با داستان، نکتهٔ حائز اهمیت دیگری است که شاید در اقتباس سینمایی ناصر تقوایی بیشترین تغییر و تعدیل را یافته و شاید به همین دلیل، ناخدا خورشید ضمن ادعای سازنده‌اش در زمرهٔ اقتباس‌های آزاد سینمایی قرار می‌گیرد. در یک نگاه کلی بیشتر حوادث فیلم ملهم از فصل اول و تا حدودی بخشی از فصل سوم داستان است. ماجراها در فیلم، از لحظه‌ای آغاز می‌شود که ناخدا مستاصل و درمانده نظاره‌گر

شخصیت که پرداخت هر یک نیاز به زمان و موقعیت‌هایی فراتر از حیطهٔ ساختاری فیلم دارد یک شخصیت از ابتدا که ناخدا خورشید معرفی می‌شود تا انتها که ناخدا آخرین سفر خود را طی می‌کند همراه و قرین او می‌شود که بدون شک، این همراهی مستمر تأثیر فراوانی در میزان همذات‌پنداری مخاطب با ملول می‌گذارد و در نهایت ارتباط تماشاگر را با آدم‌های فیلم تقویت می‌کند. نمونه‌هایی از این حسابگرها در ارتباط با دیگر شخصیت‌های فیلم نیز دیده می‌شود. مست فرهان، دلال قاچاق مسافر، شخصیتی است ترکیبی از جانسون که ناخدا هری را فریب می‌دهد، سینگ چینی با لباس سفید و کلاه و پیراهن ابریشمی که مسافران چینی را توسط هری از مرز رد می‌کند و در نهایت وکیل جوان لب‌شکری که واسطهٔ رابطهٔ هری با گروه جنایتکاران کوبایی شده و در سرعت بانک توسط آنها نارو خورده و کشته می‌شود. از طرفی، گروه تبعیدیه در ناخدا خورشید که مرکب از چهار شریر آدمکش است معادل سینمایی افرادی هستند که در طول رمان به ترتیب مشتریان قایق هری یا طالبان خدمات اویند با همان شدت و حدتهای رفتاری، خشونت‌ها و بی‌رحمیها، در این میان خواجه ماجد و پیشکارش، شخصیت‌های افزوده به رمانند که معادل و یا مشابهی در داستان همینگوی نداشته و در فیلم به نوعی در راستای تقویت نقش پاد چالش‌گرانهٔ اعمال دولتی، مأمورین گمرک و اداره‌کنندگان جزیره که دائم چوب در چرخ فعالیت‌های چالش‌گرانهٔ ناخدا خورشید می‌گذارند عمل می‌کنند. چیزی که در انسجام کشمکش‌های درونی و بیرونی ناخدا خورشید مؤثر بوده و انگیزه‌ساز رفتارها و واکنش‌های شخصی او در نبرد با تنگدستی‌های زندگی می‌شود حضور شخصیت افزوده به داستان، یعنی خواجه ماجد است که اگرچه چندان چیزی از او نمی‌بینیم ولی پیامد فعالیت‌هایش به گونه‌ای ملموس و فراگیر، آزادیها و حقوق مسلم ناخدا خورشید را چون تار عنکبوت در خود می‌گیرد و زمینه‌ساز خشم و طغیان و انتقام ناخدا و در نهایت تصمیم‌گیری نهایی او برای حمل تبعیدیه می‌شود در حالی که در رمان اگرچه سبب‌ساز شکست و

همانطور که در رمان شاهدیم تمام رخدادهای قصه در طول چهار فصل سال گسترش می‌یابد؛ از بهار آغاز می‌شود (زمانی که فصل ماهیگیری است) و تا زمستان که هوا رو به سردی می‌گراید ادامه پیدا می‌کند، در حالی که در فیلم تمام رخدادهای طول مدتی کمتر از یک هفته و آن هم در فصل گرما اتفاق می‌افتد. رعایت وحدت زمان در فیلم به اقتضای خصلت‌های تعیین‌کنندهٔ رسانهٔ سینما عامل مهمی است که فیلمساز با نهایت دقت و ظرافت می‌کوشد تا انسجام دراماتیک مؤثری را برای فیلم پدید آورد. گستردگی بستر زمانی در رمان نه تنها وقایع را از هم دور کرده و چفت و بست روابط علت و معلولی را کاهش می‌دهد بلکه در اکثر مواقع ما را با این سؤال مواجه می‌سازد که در طول این مدت مدید، هری مورگان چگونه بر مشکلات و تنگناهای زندگی فایق می‌آید. بدون شک یکی از عوامل تعیین‌کننده در محدودسازی زمان ماجراهای فیلم، ویژگی‌های اقلیمی جنوب ایران است که در مواقع دیگر سال کم‌رونق و به لحاظ نوع روابطی که در رمان شاهدش هستیم ناپیچتر است.

شخصیت‌ها در ناخدا خورشید عمدتاً عصاره و فشردهٔ چندین شخصیت در رمانند سوای ناخدا خورشید که از هری مورگان، آرمانی‌تر، پای‌بندتر و اخلاقی‌تر است (نگاه کنید به لحظاتی چون قتل جانسون توسط هری مورگان در قایق و بی‌اعتنایی او به قتل آلبرت در اواخر رمان و نمونه‌هایی از این دست) و تا حدودی شخصیت بسط‌یافته و بی‌همتای فیلم است مابقی شخصیت‌ها به اقتضای ساختار بیانی موجز و قابل ارزش فیلم ترکیبی از چند شخصیتند. ادی دالم‌الخمیر، پانچوی سبیه‌پوست که کارگران ناخدا هری در فصل ماهیگیری‌اند، همچنین وسلی، شریک قاچاقش در حمل مشروبات و آلبرت، آخرین همراه هری در آخرین سفر، همه با رفتارها، کردارها و گفتارهای خاص خود در شخصیت مسلول، بومی قفقیزی که به طرق مختلف امرار معاش می‌کند جمع شده‌اند. طبیعی است که وظایف کنش‌گرانهٔ هر یک نیز در رفتارهای ملول لحاظ شده است. به این ترتیب به جای چند

آتش زنی سیگارهای قاچاقی است که تمام سرمایه‌ها و انبوخته شخصی او را تشکیل می‌دهد. اگرچه سکناس شروع در قیاس با فصل مفصل ماهیگیری هری به اتفاق جانسون که در نهایت منجر به فریب خوردن هری و تصمیم راسخ او برای قبول هر کاری که زندگی‌اش را سر و سامانی دهد چندان در پرداخت شخصیت آرمانی و اخلاق‌گرای ناخدا، معادل مناسبی به نظر نمی‌آید ولی از آنجا که با نهایت ایجاز، در کوتاهترین زمان ممکن، بیشترین و مؤثرترین اطلاعات داستانی را منتقل کرده و جایگاه مناسبی برای آغاز کشمکشها و تنشها محسوب می‌شود، پذیرفتنی و قابل قبول جلوه می‌کند. با توجه به کمال گرایی ناخدا خورشید و پایبندی او به اخلاقیات و شرعیات که در طول فیلم شاهد آنیم، به نظر می‌رسد قاچاق سیگار به عنوان عملکردی خلاف قانون، انگیزه قوی‌تر و مهمتری می‌طلبد که شایسته است در طول فیلم شاهد شکل‌گیری و انسجام آن باشیم نه آنکه فقط پیامد آن را آن هم در لحظات آغازین فیلم که حساسترین لحظه برای تعریف و معرفی شخصیت‌هاست ببینیم. بدون شک طول و تفصیلی که به لحظات ماهیگیری جانسون در قایق هری داده می‌شود برای نویسنده حسابگری چون ارنست همینگوی دلایل و انگیزه‌های مستدل تری دارد. همینگوی با اطناب این صحنه قصد دارد تا طعم تلخ شکست هری را به هنگامی که جانسون پس از تلاش ملال‌آور ماهیگیری خلف وعده می‌کند و دور از چشم هری مخفیانه جزیره را ترک کرده و بدی خود را مسکوت می‌گذارد به خواننده منتقل کند تا نه تنها نشان دهد در فضایی که قابل اعتمادترین آدمها به یکدیگر نارو می‌زنند، هری مورگان ناخدای جزیره هاوانا نهایت اطمینان و انصاف را نسبت به هموعان خود دارد بلکه چگونگی تجلی حس استیصال و درماندگی هری را مطرح کرده و دلیل تصمیم‌گیری او را برای ارتکاب اعمال خلاف قانون، از روی تنگدستی و فشار مالی توجیه کند. از آنجا که برای ناخدای ماهری چون هری، فریب خوردگی، بسیار گران تمام می‌شود به آدمی مثل او حق می‌دهیم که برای امرار معاش به قاچاق آدم متوسل شود.

با مقایسه‌ای میان سیر رویدادهای فیلم و زمان، از همان ابتدا شاهد حذف صحنه‌های بسیار هستیم. صحنه امتناع هری از قاچاق مسافر در کافه، لحظه زد و خورد و کشت و کشتار و تیراندازی پیشنهاد دهنده‌ها در بیرون کافه و تمام لحظات ماهیگیری جانسون با قایق هری و خلف وعده او در بازپرداخت حق‌الزحمه و خسارت وارده به هری در فیلم کاملاً حذف شده است اما احساس و پیامدهای متناسب با حس و حال فیلم در خلال لحظات عرضه شده همچنان وجود دارد. از آنجا که کشتن سینگ - دلال چینی مسافر - توسط هری با توجه به شخصیتی که از او در «ناخدا خورشید» عرضه می‌شود چندان سازگاری ندارد این صحنه نیز به کل از سیر رویدادهای فیلم کنار گذاشته شده است چرا که ناخدا خورشید اصولاً آدمی نیست که طالب خونریزی و قتل باشد. اگر در انتها شاهد کشتن تبعیدیها هستیم به آن دلیل است که مجبور است از خود دفاع کند و طبیعی



است که این حق مسلم یک ناخدای عاقله‌مند جنوبی است که در حقش اجحاف شده است. در فصل دوم زمان، لحظاتی را شاهدیم که هری به خاطر قاچاق مشروبات الکلی، همراه کارگر سپاهپوستش، وسلی زخمی شده و چون به قایق دو نفر از عمال حکومتی برمی‌خورد، می‌گریزد. این صحنه نیز تماماً از فیلم حذف شده و پیامد آن که همانا ضبط و توقیف قایق توسط مأموران بندر است در فیلم به عنوان پیامد حمل مخفیانه مسافری قاچاق که با مستر فرهان توافق کرده نشان داده می‌شود. به این ترتیب دو بخش مفصل از کتاب با پیامدها و نتایج داستانی‌شان در هم خلاصه شده و به گونه‌ای موجز در سکناس حمل مخفیانه مسافری و درگیری لفظی ناخدا با مأموران گمرک ارائه می‌شود. نکته‌ای که در این فصل از کتاب، در قیاس با فیلم مهم جلوه می‌کند، دلیل قطع شدن دست ناخداست. هری که تا فصل دوم هر دو دستش سالم است در ابتدای فصل سوم با دست قطع شده یادآوری می‌شود و اینکه در نبرد با مأموران دستش تیر خورده که در نهایت منجر به قطع دستش گردیده است ولی در فیلم، از همان ابتدا، ناخدا خورشید با یک دست معرفی می‌شود که سالها قبل شورتیه‌های ساحل بیگانه دستش را به دلیل ارتکاب عمل غیرقانونی قطع کرده‌اند. معرفی شخصیت ناخدا خورشید در همان ابتدای داستان آن هم در وضعیتی که از نقص عضو رنج می‌برد و با وجود همسر و سه دختر باید با یک دست گزران امور کند، از همان ابتدا برای بیننده خاطر نشان می‌سازد که اگرچه از قدرت و هیبت مردانه و پرحاصلاتی برخوردار است، ولی در قیاس با سایر آدمهای اهل جزیره، به لحاظ فیزیکی شکننده‌تر و اجباراً ناقص‌تر است و همین بیننده را در تنگناها و ظلمهایی که در حق او می‌شود مجبور می‌سازد که واکنشهای تند و تیزش را بیفزود و موجه باندند. اگرچه ناخدا خورشید در انتهای فیلم وقتی تک و تنها به مقابله با اشرار تبعیدی می‌پردازد و با وجود نقص عضو موفق می‌شود همه آنها را از پای درآورد، علناً ثابت می‌کند که چیزی از سایر آدمها کم ندارد.

تمام ماجرای ملاقات هری در خانه یکی از واسطه‌ها با گروه چهارنفره کوبایی و وکیل لب‌شکری برای انتقال آنها به خارج در برگردان سینمایی اثر، به اقامتگاه تبعیدیها در مجاورت اتاق اجاره‌ای مستر فرهان منتقل شده است. این جابجایی از آن جهت قابل توجه است که اولاً از تعدد شخصیت‌های فرعی - مثل زن صاحب‌خانه، اگبرته فردی و... - که نقش چندان در شکل‌گیری ماجرا ندارند کاسته، زمان را موجزتر و خلاصه‌تر کرده و در نهایت به دلیل میانجیگری مستر فرهان، ناخدا را برای تصمیم‌گیری نهایی مصمم‌تر می‌کند چرا که تجربه معامله قبلی با مستر فرهان برای او پرمفعت و مشرمر ثمر بوده در حالی که در مقایسه با کتاب وکیل لب‌شکری که جایگزین مستر فرهان است، تازه به ماجرا کشیده شده و دست‌کم خواننده هیچ سابقه مطمئن و قابل اعتمادی از معامله ناخدا با او سراغ ندارد و همین عدم اعتماد خواننده ممکن است در شخصیت آینده‌نگر و حسابدان ناخدا خورشید در فیلم خلل و نقص ایجاد کند چرا که ناخدا در فیلم آدمی نیست که بی‌گدار به آب زند و بدون اطلاع و آگاهی دست به انتخاب زند. همینطور تمام ماجرای ضبط و توقیف قایق، ربودن شبانگهی قایق از اسکله قایق‌های توقیفی، لورفتن توسط مأموران جزیره و تمنای هری برای اجاره قایق فردی از سلسله وقایع فیلم حذف شده و به جای آن صحنه درگیری لفظی ناخدا خورشید با مأموران گمرک به‌طور غیرمستقیم از طرف خواجه ماجد تحریک شده‌اند و فصل تصمیم‌گیری مجدد ناخدا برای انتقال تبعیدیها و پذیرفتن شرایطشان در حضور مستر فرهان، جایگزین و پرداخت شده است. از آنجا که وداع از همسر و بیان درد دل‌های خصوصی برای زن و مرد بومی ایرانی، زمان و اوقات خصوصی‌تر و مطمئن‌تری را طلب می‌کند بخش گفتگوی نهایی هری با ماری و درخواست اسلحه قدیمی‌اش از او به جای ظاهر و آن هم به هنگام نهار، تماماً در فیلم به شب، وقتی که سه دختر کوچک ناخدا خورشید خفته‌اند منتقل می‌شود تا ضمن پرداخت لحظاتی خصوصی و عاطفی این احتمال را که ممکن است دخترها

پنهانی شنوای گفتگوی خالصانه و صمیمانه آن دو باشند قوت بخشد.

اینکه هری با وکیل لبشکری قرار می‌گذارد که کوباییها برای فریب اذهان اهالی جزیره با زور و ارعاب وارد قایق او شوند، ترغیب هوشمندانه و چاره‌سازی است که هری برای جلوگیری از برخورد های احتمالی آتی با مأموران جزیره از پیش طراحی می‌کند. این چاره‌جویی زیرکانه از این بابت که نشان‌دهنده آمینواری ناخدا هری به بازگشت از سفر خطرناک و برقراری مجدد تعادل و آرامش در زندگی اوسته بسیار تأثیرگذار و قابل توجه است. اما از آنجا که در فیلم ناخدا به صراحت تصمیم نهایی خود را می‌گیرد و به قولی از شدت خشم و انتقام «به سیم آخر می‌زند» به گونه‌ای تلویحی، می‌پذیرد که بی‌نقشه و حيله پذیری ورود تبعیدها به لنج باشد البته با وساطت مستر فرهان. ناخدا خورشید که از دیدگاه خودش همه چیز زندگی‌اش را از دست داده و دست قطع شده نمادی از این محرومیتها و فقدانهاست از آنجا که به آخر خط رسیده و قادر به تحمل شرایط شکنجه‌آور محیط زندگی خود نیست، دیگر ابایی ندارد که تلاش آگاهانه و موجه خود را برای امرار معاش خانواده خود، پنهان سازد حتی اگر گستاخانه و جسارت‌آمیز جلوه کند. به این ترتیب وقتی گروه تبعیدها بی‌مهابا وارد لنج او می‌شوند و برخلاف توافق قبلی ناگهان مستر فرهان را روی عرشه با گلوله از پای درمی‌آورند (و چه حساب‌شده لحظه سقوط فرهان در دریا یا نمایی از زاویه دید ملول که در موتورخانه لنج مخفی شده نشان داده می‌شود تا نمایانگر تهدید جدی برای ملول باشد)، ناخدا درمی‌یابد که سفر بازگشت ناپذیر و سختی را پیش رو دارد که تنها راه گریز از آن همتی مردانه و بی‌مهاباست. این رخداد ناگهانی سبب می‌شود ناخدا خورشید از

همان ابتدای راه پرنشیب و فراز، در فکر چاره و راه‌حل برای خلاصی از شر آنها باشد چیزی که در رمان با سرقت بانگه قتل آلبرت و سپس آگاهی هری از قتل وکیل لبشکری در بانک توسط کوباییها اتفاق می‌افتد.

صحنه درگیری کوباییها در بانک و سرقت مسلحانه آنها که خیلی گذرا در کتاب مورد اشاره قرار می‌گیرد، در فیلم تبدیل به سکانس مفصلی می‌شود که بسیار هوشمندانه و تأثیرگذار طراحی و دکوپاژ شده است و یکی از گیراترین فصلهای فیلم را پس از یک تنش درونی مفصل و طولانی به خود اختصاص می‌دهد. این لحظه اوج خشونت است که سیر رخداد های فیلم، تا این لحظه به‌طور تلویحی و ضمنی اشاره‌گر آن بوده است و حالا از این لحظه پرده‌ها می‌افتد و ماهیت حقیقی شخصیت‌های فیلم فاش می‌شود. صحنه‌های قتل فجیمانه خواجه ماجد و پیشکار، مستر فرهان و در نهایت ملول، همگی نشانگر خشونت و دمنشوی سیمانه گروهی هستند که هر لحظه ناخدا خورشید بیشتر و بیشتر در دام بی‌بازگشت آنها می‌افتد و این تملیقی نفس‌گیر می‌آفریند که در نهایت منجر به اوج‌گیری کشمکش پرتلتهاب آنها می‌شود. از آنجا که گروه تبعیدها در قیاس با گروه کوباییهای مسلح در رمان، از اقتدار و وسعت عمل محدودی برخوردارند و به نوعی ضعیف‌تر هستند و محتاج‌تر، طبیعی است که با اعلام نیاز ناخدا به کمک‌های ملول، آن هم در لحظه‌ای که مستر فرهان را از پای درآورده‌اند و گرم‌گرم قتل و خونریزی هستند، از کشتن ملول چشم‌پوشی کنند و مرگش را به تأخیر بیندازند. در حالی که در رمان، کوباییها به محض ورود به عرشه، همنوع داستانی ملول یعنی آلبرت را فوراً از پای درمی‌آورند. از آنجا که کوباییها ماهیتی ضدسرمایه‌داری و ستیزه‌جو دارند که بر علیه

نظام مسلط قد علم کرده و چنین وانمود می‌کنند که قصد مبارزه با سرمایه‌داری و استثمار آمریکایی دارند در اقتباس سینمایی، برای بیشترین باورپذیری متناسب با حال و هوای جزایر جنوبی ایران تبدیل به گروه تبعیدیهایی اوباشی می‌شوند که بنا به ماهیت تجاوزگرانه و جنایتکارانه خود در تضاد با نظام حکومتی مسلط قرار گرفته و طبیعی است که برای گریز از محاصره حصار حکومتی، مطابق منش و خلق و خوی سیمانه خود مرتکب هر جنایتی شوند.

سکانس نبرد ناخدا با گروه تبعیدها در لنج که فصل نهایی فیلم را تشکیل می‌دهد با تأکید و تقویت افق و خیزهای دراماتیک و تأمل و طمانینه در پرداخت تصویری در قیاس با نبرد هری با گروه کوباییها، خاطره‌انگیز و به یادماندنی جلوه می‌کند که این تأثیر برای لحظاتی که مرحله گره‌گشایی و فرود فیلم را تشکیل می‌دهد امری لازم و ضروری است. از آنجا که پس از درگیری هری با کوباییها، هنوز سیر ماجرای آدم‌های هاوانا جریان دارد و فرجام نهایی رمان محسوب نمی‌شود، چندان مورد تأکید و تفصیل نویسنده قرار نمی‌گیرد و به لحاظ احساسی، چندان خواننده را در عمق فاجعه قرار نمی‌دهد. تأکید همین‌گونه در ذکر وقایعی که هم‌زمان با ماجرای هری در هاوانا رخ می‌دهد، تلویحاً نمایانگر قیاسی است که ناخداگاه بین هری و سایر ساکنان جزیره مثل گوردون و زنش، پروفوسور، زن آلبرت، کافه فردی و بالاخره سربازان و نظامیان جزیره صورت می‌گیرد. فیلم با چشم‌انداز زیبایی از ساحل دریا که لنج ناخدا را در طلوع خورشید نشان می‌دهد و تفسیری که دو تن از بومیان جزیره از این منظره دارند پایان می‌یابد در حالی که لفظ «خورشید» در جمله‌ای که کافه‌دار برای اشاره به «طلوع خورشید» بیان می‌کند با کارکرد ایهامی خود پیوندی در خور تأمل بین «مرگ ناخدا خورشید» و «طلیعه خورشید» برقرار کرده و بدین‌سان به شیوه‌ای هنرمندانه خبر از زایش مجدد خورشیدی می‌دهد که در طول مدت زمان دمخوری با فیلم، آن را شناخته و با او ارتباط برقرار کرده‌ایم. تلفیق شاعرانه صناعات کلامی ادبیات با عناصر صوتی و بصری در ناخدا خورشید، گستره هنرمندانه‌ای از انواع استعاره‌ها، مجازها و کنایه‌های سینمایی می‌آفریند که هر لحظه از فیلم را به سطح درخور تأملی از شعر سینمای داستانی ارتقا می‌دهد. تأکید بر حضور تسخیرناپذیر جن، اشاره به مراسم زار، توجه به حریم خاص و معنادار شب در قیاس با روزه، ماهیت تمثیلی لنج و تشابه آن با قلمرو محتود جزیره، هل‌هله‌های نمادین زنان بومی، مفهوم کنایی آب‌انبار گنبدی شکل و تأکید بر فضای انمکاس یافته از سطح قیرگون آب درون آن و بالاخره سکون استعاری لنج بر پهنه دریا و مرگ اسطوره‌های ناخدا در قاب بسته دهانه موتورخانه، با ردای سفید در دل تاریکی خفقان‌آور فضای موتورخانه، همه و همه حاکی از استعداد و نبوغ قابل تحسین فیلمسازی است که اگرچه برای چندمین بار ثابت کرده احاطه و اشراف کاملی بر مدیوم سینما و تواناییهای بیانی آن دارد ولی خاموشی اختیار کرده و بارقه‌های چندان از خود بروز نمی‌دهد. ■

